

صفحات ۲۲۰ - ۱۹۹

انقطاع عذاب در عین جاودانگی آن^۱

حسین عشاقی^۲

چکیده

در باره این سؤال که آیا بی‌ایمانان در قیامت گرفتار عذاب جاودانه هستند؟ (چنانکه مفاد برخی نصوص دینی است) یا این که عذابشان منقطع می‌شود؟ (که مفاد برخی أدله دیگری است)؛ و این سؤال که آیا اصلاً بین این دو ادعا تعارضی هست؟ انظاری از سوی صاحب نظران مطرح شده است؛ ولی به نظر نگارنده جاودانگی عذاب و انقطاع آن هر دو درست و حق‌اند؛ و تعارض بدوی بین این دو دیدگاه، بدین صورت قابل حل است که موضوع جاودانگی عذاب، بی‌ایمانانی هستند که بی‌ایمانیشان محفوظ است و موضوع انقطاع عذاب، بی‌ایمانانی هستند که در قیامت از بی‌ایمانی توبه می‌کنند و مؤمن می‌شوند؛ بنابراین بدون نیاز به عقب‌نشینی از ظواهر نصوص، تعارض منتفی است؛ و جاودانگی عذاب و انقطاع آن هر یک در موضوع خود حق و درست است.

واژگان کلیدی

جاودانگی عذاب، انقطاع عذاب، توبه جهنم‌یان، نجات از عذاب، عذاب کفار، عذاب یا عذب.

۱. این مقاله به سفارش صندوق حمایت از پژوهشگران نوشته شده است.

۲. دانشیار و عضو هیأت علمی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم، ایران.

طرح مسأله

جاودانگی عذاب برای دوزخیان بی‌ایمان، یا انقطاع آن، از موضوعات مهم عقیدتی است که در مورد آن صاحب‌نظران انظاری را ارائه داده‌اند؛ زیرا از سویی آیات فراوانی بر جاودانگی جهنم و عذاب آن برای بی‌ایمانان دلالت دارند؛ و از سویی بر انقطاع عذاب نیز ادله عقلی و نقلی زیادی وجود دارد؛ لذا لازم است این موضوع مورد دقت واقع گردد، تا همه جوانب این موضوع روشن گردد؛ و معلوم شود آیا در حل تعارض بدوی بین این دو دسته ادله، باید ادله جاودانگی را حفظ کرد و از ادله انقطاع عقب نشینی کرد؛ یا به‌عکس باید ادله انقطاع جهنم و عذابش را حفظ کرد و از ادله جاودانگی عقب نشینی کرد؛ و یا این که باید هر دو دسته ادله را حفظ نمود و روشن کرد بین این دو دسته ادله تعارض واقعی نیست؛ و اگر بین دو دسته ادله، تعارض واقعی نیست باید روشن کرد چرا تعارض واقعی نیست؟

شمایی از نظریه ما در باره این موضوع

آنچه به نظر نگارنده در این باره رسیده اجمالش این است که جاودانگی عذاب و انقطاع آن هر دو درست و حق‌اند؛ ولی موضوع این دو حکم متفاوت است؛ لذا بین دو حکم هیچ‌گونه تعارضی برقرار نیست؛ حاصل بیان ما این است که ادله‌ای که بر جاودانگی جهنم یا عذاب آن برای بی‌ایمانان دلالت دارند، به‌شکل گزاره حقیقیه این ادعا را بیان می‌کنند؛ و نتیجه آن ادله، این گزاره است که «بی‌ایمان، در آخرت، معذب است ابداً»، و معنای این گزاره حقیقیه این است که وضع چنین موضوعی، ملاک کامل و علت تام است برای ثبوت محمول برای آن موضوع؛ یعنی کفر کافر مثلاً در آخرت، ملاک کامل و علت تام است برای معذب بودن ابدی کافر، و لازمه جدائی ناپذیرش، عذاب ابدی کافر است؛ زیرا روشن است اگر چیزی ملاک کامل برای ثبوت امری باشد، در فرض ثبوت آن چیز، آن امر جدائی ناپذیر از آن ملاک است، و ممکن نیست با حفظ و بقای آن ملاک در موضوع، آن امر برای موضوع واجد ملاک، دائم الثبوت نباشد؛ زیرا تخلف معلول از علت تام، ناممکن است؛ مثلاً حقیقت «مثلث» ملاک کامل و علت تام است برای سه زاویه داشتن و ممکن نیست چیزی مثلث باشد، و در عین حال، سه زاویه نداشته نباشد؛ بلکه سه زاویه

داشتن برای حقیقت مثلث لازمه‌ای ابدی و جاودانه است، و در هیچ زمانی و در هیچ وضعی نیست که چیزی مثلث باشد؛ اما دارای سه زاویه نباشد؛ بلکه همواره و تا ابد مثلث دارای سه زاویه است، جاودانگی عذاب هم برای کافر مثلاً همین گونه است، کفر کافر در آخرت ملاک تام برای عذاب ابدی کافر است، و با حفظ کفر، انقطاع عذاب و رفع آن، محال و ناممکن است.

اما از سویی درستی گزاره «کافر در آخرت، معذب است ابداً» به شکلی که گفته شد با درستی گزاره «کافر تائب در آخرت، معذب است به عذاب منقطع» منافات ندارد؛ زیرا موضوع این گزاره، متفاوت است؛ موضوع این گزاره «کافر تائب» است، نه کافر با حفظ کفرش، روشن است وقتی موضوع دو گزاره متفاوت بود، دو حکم متقابل و ناسازگار، با دو موضوع متفاوت، با هم ناسازگار و متقابل نیستند، چنانکه بین دو گزاره «مثلث، سه زاویه دارد» و «مثلثی که به چهار ضلعی تبدیل شده، سه زاویه ندارد» ناسازگاری و تقابل نیست، بلکه هر دو گزاره درستند؛ زیرا حکم «سه زاویه داشتن» مربوط به مثلثی است که مثلث بودنش محفوظ است و حکم «سه زاویه نداشتن» مربوط به مثلثی است که مثلث بودنش زائل شده و اینک مثلاً به چهار ضلعی تبدیل شده است.

از سوئی ادله زیادی دلالت دارند که کفار در قیامت دیر یا زود از کفرشان آگاهانه دست خواهند برداشت و همه ایمان خواهند آورد؛ و این ایمان آوری آنها در آنجا، گرچه در رفع عذاب اولیه‌ای که به آنها وعده داده شده مفید نیست و رافع عذاب اولیه آنها نیست؛ اما در نهایت با شرایطی این توبه و ایمان پذیرفته خواهد شد؛ و لذا آنها نیز دیر یا زود عذابشان قطع و به سعادت ابدی و رحمت عام حق خواهند رسید.

پس گرچه گزاره «کافر در آخرت، معذب است ابداً» که آیات قرآنی خلود و جاودانگی عذاب بر آن دلالت دارند، درست است؛ اما این گزاره مربوط به کافر است از آن جهت که کافر است، نه کافری که از کفرش خارج شده باشد؛ و همه بی‌ایمانان در آخرت پس از دوره درخوری از عذاب، دیر یا زود آگانه از بی‌ایمانی بیرون می‌روند؛ و بدین وسیله زمینه نجات خود را فراهم می‌کنند به گونه‌ای که بعد از زمانی متناهی، هیچ انسانی در عذاب باقی نخواهد ماند، و عملاً هیچ انسانی به عذاب ابدی و جاودانه گرفتار نمی‌شود؛

چون همه از موضوع «بی‌ایمانی در آخرت» آگانه خارج می‌شوند و مؤمن می‌گردند؛ و بعد از دوره متناهی از عذاب، مشمول رحمت و فضل خدا قرار می‌گیرند؛ پس بدون این که از فراگیری هر یک از ادله جاودانگی عذاب و ادله انقطاع عذاب دست کشیده شود؛ هر دو ادعا بدون هر تخصیصی درستند اما با دو موضوع متفاوت؛ تفصیل این دیدگاه را در ادامه ملاحظه خواهید کرد.

اما در نظریه‌های رقیب، مسئله بدین صورت نیست؛ یعنی یا از فراگیری ادله خلود عذاب، به نفع فراگیری ادله انقطاع عذاب، دست کشیده شده؛ یا به عکس از فراگیری ادله انقطاع عذاب به نفع فراگیری ادله خلود عذاب دست کشیده شده است؛ مثلاً در دیدگاه عرفا نظیر ابن عربی ادله خلود عذاب، به نفع فراگیری ادله انقطاع عذاب، تخصیص خورده است؛ و مسئله این گونه توجیه شده است که عذاب دوزخیان در اثر عادت به عذاب، تبدیل به عذب و گوارائی می‌شود (محمد داوود قیصری رومی، ۱۳۷۵ ص ۶۶۲؛ صدر المتألهین، ۱۹۸۱م، ج ۹، ص ۳۶۰)؛ و نیز در دیدگاه معتزله ادله انقطاع عذاب به نفع فراگیری ادله خلود عذاب تخصیص خورده است (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶؛ ج ۳ ص ۳۴۰).^۱

جاودانگی جهنم و عذاب آن

جاودانگی بی‌ایمانان در قیامت به دو صورت مورد بحث صاحب نظران است؛ یکی جاودانگی آنها در جهنم؛ و دیگر جاودانگی آنها در عذاب و رنج؛ طرح بحث دوم در کنار بحث اول به این خاطر است که همانگونه که برخی معتقدند، ممکن است کسی در جهنم جاودانه باشد اما در عین حال گرفتار عذاب نباشد، اما در قرآن آیات فراوانی هست که هم بر جاودانگی بی‌ایمانان در جهنم دلالت دارند و هم آیات زیادی هست که بر جاودانگی بی‌ایمانان در عذاب دلالت دارند؛ از نمونه آیات دسته اول می‌توان به آیه ۳۹ بقره مثال زد که چنین آمده است: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغ شمردند آنها اهل آتش و در آن جاودانه‌اند. و از جمله آیاتی که در دسته دوم قرار می‌گیرند و جاودانگی در رنج و عذاب را بیان می‌کند، می‌توان آیه ۸۰ مائده را قرار داد: «تَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَكَّلُونَ الَّذِينَ كَفَرُوا

^۱ - صدرالمتألهین، تفسیر القرآن الکریم؛ ج ۳ ص ۳۴۰.

لَبِئْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ» بسیاری از بنی اسرائیل را می‌بینی که تن به ولایت کفار داده‌اند، آنها بد چیزی را برای خود پیش فرستادند بگونه‌ای که خدا بر آنان خشم کرد، و در عذاب جاودانه‌اند.

انقطاع عذاب در قیامت

همان گونه که گذشت آیات فراوانی در قرآن وجود دارد که یا بر جاودانگی در جهنم یا بر جاودانگی عذاب دلالت می‌کردند؛ اما در عین حال آیاتی نیز هست که بر انقطاع عذاب و رهایی از عذاب آن دلالت می‌کنند؛ از جمله آیاتی که می‌توان از این دسته قرار داد آیه ۸۷ سوره یوسف است: «يَا بَنِيَّ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَّاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»؛ ای پسرانم، بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا نومید مباشید؛ زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود؛ بر اساس مفاد این آیه یأس از رحمت خداوند عملی ممنوع و ناپسند است؛ زیرا خاستگاه یأس از رحمت خداوند کفر انسان است؛ و لذا طبق مفاد این آیه، جز قوم کافر گرفتار یأس نمی‌گردد؛ این از یک سو، از سوی دیگر اگر کسی معتقد باشد که فلان گناهکار گرفتار عذاب ابدی است، عذابی که هرگز زائل نمی‌گردد، و از آن گناهکار برداشته نمی‌شود، قطعاً چنین شخصی با چنین اعتقادی مصداقی از «ناامید از رحمت خدا» است؛ زیرا چنین معتقدی با قطع و یقین به ابدیت عذاب برای آن گناهکار هیچ‌امیدی به نفی عذاب و دریافت رحمت برای آن گناهکار ندارد، و این یعنی این چنین معتقدی در مورد آن گناهکار از رحمت خداوند مأیوس و ناامید است؛ حال آنکه چنین یأسی ممنوع و ناپسند است؛ و آیه مورد بحث ما آیس و ناامید را مندرج در کافران قرار می‌دهد؛ پس این آیه با کافر دانستن چنین معتقدی انسانها را منع می‌کند که در باره گناهکاران اعتقاد به ابدیت عذاب داشته باشند؛ و دلالت دارد بر این که هیچ گناهکاری عملاً گرفتار ابدیت رنج و جاودانگی عذاب نخواهد بود؛ و گرنه خود آن معتقد گرفتار کفر گردیده و در سلک کافران داخل می‌شود.

انقطاع عذاب در عین جاودانگی آن (جمع بندی نکات سابق)

آنچه در این بخش دنبال می‌کنیم این است که اثبات کنیم که بین مطالب پیش گفته

هیچ گونه تعارضی نیست؛ و خلود جهنم یا خلود عذاب با انقطاع عذاب سازگار است بدون این که در مفاد آیات قبلی، به تخصیص حکم خلود نیاز باشد؛ ولی اثبات این ادعا نیاز به بیان مقدماتی دارد که ذیلا به آنها می‌پردازیم.

ایمان آوری بی‌ایمانان با دیدن آثار درد آور کفر

آیات فراوانی در قرآن هست که دلالت دارند که کفار و افرادی که در دنیا ایمان واقعی نداشته‌اند، در آستانه مرگ یا بعد از ورود به عوالم پس از مرگ، به تدریج مؤمن می‌گردند، و کفر و بی‌ایمانی آنها، که طبق مباحث گذشته مهم‌ترین سبب خلود در آتش و جاودانگی در عذاب است، از بین خواهد رفت، و آنها کم‌کم به مطالب حقی که باید ایمان داشته باشند، ایمان خواهند آورد، و در نهایت در مقطعی از مقاطع بعد از دنیا، کفرشان پایان می‌پذیرد؛ ما در ادامه به بیان برخی از این آیات و نکات در آن می‌پردازیم. از جمله آیاتی که دلالت دارد بر این که گناهکاران بعد از دیدن عذاب دردناک الهی از کفر خود دست برداشته و مؤمن می‌گردند، آیه ۲۰۱ شعرا است: «لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ» آنان به آن (به حق) ایمان نمی‌آورند تا این که عذاب دردناک را ببینند.

توضیح این که کلمه «حتی» در زبان عربی عموماً به معنای پایان یافتن کاری یا چیزی است که قبل از این کلمه ذکر گردیده است (راغب، ۱۴۱۲، ص ۲۱۸)؛ بنابراین کلمه «حتی» در این آیه دلالت می‌کند که بی‌ایمانی بی‌ایمانان همچنان ادامه می‌یابد تا موقعی که عذاب دردناک الهی را بالعیان ببینند، در آنجا این بی‌ایمانی خاتمه یافته و بجایش ایمان حاصل می‌شود؛ پس تا اینجای بحث روشن شد که این آیه اجمالاً دلالت می‌کند که بی‌ایمانی افراد مورد نظر در این آیه با دیدن عذاب الهی در مرحله‌ای خاتمه می‌یابد؛ اما آیا مجرمان به صرف دیدن عذاب دردناک الهی فوراً مؤمن می‌گردند؟ پاسخ این است که گرچه لغت‌شناسان می‌گویند که «حتی» دلالت بر پایان یافتگی کاری یا چیزی دارد که قبل از این کلمه ذکر گردیده است؛ اما این را نیز می‌گویند که مابعد «حتی» در حکم ماقبلش می‌باشد (همان)؛ یعنی زمان پایان یافتگی بعد از آن است که حکمی که قبل از حتی مطرح شده است ادامه یابد و شامل چیزی که بعد از آن آمده نیز بشود و سپس قطع گردد، مثلاً

وقتی گفته می‌شود «مشیت حتی أدخل البصره» معنی‌اش این است که رونده سیرش تا درون بصره ادامه داشته و تا مدتی بعد از دخول به بصره سیر ادامه دارد و سپس پایان یافته است؛ پس مسیر سیر شامل راه‌های درون خود بصره هم هست؛ بنابراین طبق این دیدگاه لغت‌شناسان، باید گفت «حتی» در این آیه دلالت دارد که بی‌ایمانی مجرمان همچنان ادامه دارد تا این که مدتی در عذاب بمانند و عذاب الهی توسط آنها چشیده شود، و سپس در مقطعی، این سختی و رنجی که از عذاب الهی می‌بیند منجر به این می‌شود که به‌ناچار از بی‌ایمانی دست بردارند و به آنچه انکارش موجب آن عذاب گردیده، ایمان بیاورند؛ پس این آیه دلالت می‌کند که مجرمان پس از این که مدتی در عذاب الهی بسر می‌برند، بالأخره بی‌ایمانی را رها می‌کنند و مؤمن می‌گردند.

البته روشن است این ایمان در رفع عذاب فعلی آنها، نفعی نمی‌بخشد و موجب نمی‌شود که عذابی که از قبل برای کافران و مجرمان در جهنم مقرر شده است، بلافاصله منتفی گردد؛ لذا است که در قرآن چنین آمده است: «فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ» (۵۷ روم) در آن روز کسانی که ستم کردند عذرخواهی‌شان سودی ندارد و از آنان درخواست عذرخواهی نمی‌شود؛ ولی البته این بی‌فایده بودن ایمان در رفع عذاب، مربوط به مرحله یا مراحل خاصی از عوالم بعد از مرگ است؛ و این چنین نیست که ایمان به حقائق دینی هیچ‌گاه فائده نداشته باشد؛ و درست نیست بگوئیم ایمان در آنجا به هیچ وجه در کاهش عذاب یا در رفع آن سودمند نیست؛ زیرا سودمند نبودن عذرخواهی و نافع نبودن بازگشت به حقائق ایمانی، در این آیه با صراحت به زمان خاصی مقید گشته است؛ چون «يَوْمَئِذٍ ظَرْفُ جَمَلَةٍ لَا يَنْفَعُ...» است؛ بنابراین سودمند نبودن ایمان در زمانی است که کلمه «يَوْمَئِذٍ» بر آن دلالت می‌کند؛ اما منظور از «يَوْمَئِذٍ» چیست؟ آیه قبل روشن کرده است که منظور از «يَوْمَئِذٍ» روز رستاخیز مردگان از قبورشان است؛ زیرا در آیه قبل چنین آمده که مؤمنان آگاه، به ستمکاران می‌گویند «فَهَذَا يَوْمُ الْاَبْعَثِ وَ لَكِنْ كُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (اینک روز رستاخیز است اما شما نسبت به آن چیزی نمی‌دانستید)، سپس در آیه مورد بحث مطرح می‌گردد که در چنین مقطعی معذرت‌خواهی آن ستمکاران برای آنها سودی ندارد؛ بنابراین سودمند نبودن ایمان بعد از مرگ، در این آیه مربوط به مرحله‌ای از

دوران آخرت است که در لسان قرآن از آن با عنوان «يَوْمُ الْبُعْثِ» تعبیر می‌شود، و نه تا ابد و تا بی‌نهایت؛ در آیات دیگر نیز که مسئله بی‌فائده بودن ایمان در بعد از مرگ را مطرح می‌کنند، مسئله همین‌گونه است یعنی برای بی‌فائده‌گی ایمان زمانی را مطرح می‌کند؛ لذا این بی‌فائده‌گی را نمی‌توان به همه مراحل عالم آخرت تعمیم داد.

تمهیداتی از جانب خدا برای تقویت ایمان بی‌ایمانان:

از سوئی در قرآن آیاتی آمده است که دلالت می‌کند که از جانب خداوند در عالم آخرت اقداماتی انجام می‌گردد تا ایمانی که با دیدن عذاب سخت خداوند برای دوزخیان بوجود آمده است تقویت گردد و به تدریج آن ایمان اضطراری به ایمان مستقری که بر اساس آگاهی شکل می‌گیرد تبدیل گردد؛ از جمله در آیه ۷۵ قصص چنین آمده است: «وَنَرَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ»؛ و از میان هر امتی گواهی را بیرون می‌کشیم و می‌گوییم: «برهان خود را بیاورید.» پس خواهند دانست که حق از آن خداست، و آنچه برمی‌بافتند از دستشان می‌رود.

این آیه به خوبی دلالت می‌کند که در عالم آخرت از جانب خداوند اقداماتی برای هدایت دوزخیان صورت می‌گیرد، که به ایمانی آگاهانه و مبتنی بر فهم آنان منجر می‌شود؛ یعنی در حقیقت، ایمان اضطراری و برخاسته از سختی عذاب دوزخیان (که مفاد آیاتی مثل آیه قبلی است)، به ایمان آگاهانه و مبتنی بر فهم تبدیل می‌گردد؛ زیرا طبق مفاد این آیه، در آن روز خداوند از هر امتی و گروهی فردی را بیرون کشیده و به صحنه بحث استدلالی و برهانی وارد می‌سازد، و این گفتگوی برهانی و استدلالی در حضور جهنمیان منجر می‌شود به این که همه کافران و مشرکان به حقانیت حق آگاه شوند «فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ»، و همه بافته‌های دروغین‌شان رنگ‌باخته و پوچی آنها آشکار شود و اعتقاد به آنها منحل گردد «وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ»؛ بنابراین ایمان برخاسته از عذاب آنان، که ایمانی ضعیف و غیر مستقر بود، به ایمانی قوی و راسخ تبدیل خواهد شد؛ آیات دیگری نیز دال بر درستی این ادعا در قرآن آمده است که فعلا درین مقاله به همین یک مورد اکتفا می‌کنیم.

از جمله آیاتی که این مدعا را تأیید می‌کند آیه (۱۰ و ۱۱ غافر) است «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لِمَلَأَ اللَّهُ أَعْيُنَهُمْ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ، قَالُوا رَبَّنَا

أَمْتَنَا اٰثْنَيْنِ وَاٰحْسَبْتَنَا اٰثْنَيْنِ فَاَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ اِلٰى خُرُوْجٍ مِّنْ سَبِيْلِ» طبق مفاد این آیه از دوزخیان در همان جهنم دعوت می‌شود که ایمان بیاورند، «تُدْعَوْنَ اِلٰى الْاِيْمَانِ» اما آنها لجاجت می‌کنند و حاضر نمی‌شوند که آن ایمان سطحی ناشی از سختی عذاب را که در مراحل اولیه ورود به عوالم اخروی بدست می‌آورند تقویت کنند؛ لذا برای این لجاجت مورد سرزنش واقع می‌شوند و با بانگ بلند به آنها گفته می‌شود که «يٰۤاٰدُوْنَ لِمَقْتِ اللّٰهِ اَكْبَرُ مِنْ مَّقْتِكُمْ اَنْفُسِكُمْ اِذْ تُدْعَوْنَ اِلٰى الْاِيْمَانِ فَتَكْفُرُوْنَ»، دشمنی خدا از دشمنی شما نسبت به خودتان بیش‌تر است؛ زیرا شما به سوی ایمان فراخوانده می‌شوید اما با این حال کفر می‌ورزید؛ در اینجا باید توجه داشت که:

اولاً گفتگوی مطرح شده در آیه مورد بحث در آخرت رخ می‌دهد نه در ازمنه دنیایی؛ چون این گفتگویی است بین خداوند و دوزخیانی که در دوزخ گرفتار عذاب‌اند و دنبال راهی برای نجات خود هستند، در این گفتگو دوزخیان به خداوند می‌گویند، «رَبَّنَا اَمْتَنَا اٰثْنَيْنِ وَاٰحْسَبْتَنَا اٰثْنَيْنِ فَاَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ اِلٰى خُرُوْجٍ مِّنْ سَبِيْلِ» خدایا دو بار ما را میرانده‌ای و دو بار زنده کرده‌ای، به گناهانمان اعتراف کرده‌ایم آیا راه نجاتی هست؟ که به خوبی نشان می‌دهد که این گفتگو در جهنم و بعد از ازمنه دنیایی است، یا حتی مخصوص به زمان آخرت است.

و ثانیاً «تُدْعَوْنَ» و «تَكْفُرُوْنَ» هر دو فعل مضارع‌اند؛ بنابراین نباید این دعوت خداوند به ایمان را، و کفروری جهنمیان را در ازمنه دنیایی دانست که برای دوزخیان، زمانش گذشته است؛ بنابراین معنی این می‌شود که شما در همین دوزخ، به ایمان و مؤمن شدن، دعوت می‌شوید اما در مقابل این دعوت به ایمان، کفر می‌ورزید.

ثالثاً «اِذْ» در جمله «اِذْ تُدْعَوْنَ...» اِذْ تعلیلی است که علت بزرگی دشمنی و خشم خداوند به دوزخیان گرفتار عذاب را بیان می‌کند؛ در حقیقت به دوزخیان گفته می‌شود این که خشم بزرگ خداوند در جهنم متوجه شما است به این دلیل است که شما در اینجا دعوت به ایمان می‌شوید، ولی با این که می‌بینید کفر، شما را گرفتار عذاب کرده، حاضر نیستید ایمان بیاورید؛ بلکه باز هم به خود دشمنی می‌کنید و لجوجانه به کفر ادامه می‌دهید؛ و از همین تعلیل روشن می‌شود که اگر جهنمیان، دعوت خداوند به ایمان را بپذیرند؛ خشم

خدا و عذاب که از لوازم آن خشم است برطرف می‌گردد؛ زیرا نفی علت مستلزم نفی معلول است.

رابعا دعوت از جهنمیان به ایمان، نشان می‌دهد ایمان آوری در آنجا به نجات آنها منتهی می‌شود؛ ولی آنها انتظار دارند به صرف اعتراف به گناهان که مرتبه نازلی از ایمان است به این نجات دست می‌یابند «فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ»؛ اما به آنها تفهیم می‌شود که فعلا عذاب استمرار دارد؛ چون به آنها گفته می‌شود «ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ يُشْرِكْ بِهِ تُؤْمِنُوا»، یعنی عذاب شما ادامه دارد و این استمرار عذاب به این خاطر است که شما همواره بگونه‌ای بوده‌اید که هنگامی که صحنه ابراز توحید پیش آمده است، شما اعراض کرده‌اید و اگر صحنه شرک و ورزی پیش آمده است، شما به آن گرایش داشته‌اید؛ یعنی این استمرار عذاب شما و رها نشدن از جهنم با وجود اعتراف به گناهان، به خاطر استمرار کفر شما و عمیق بودن این کفر در جان شما است که از دنیا با خود آورده‌اید؛ و لذا به صرف ایمانی سطحی نجاتی در کار نیست، و باید این ایمان سطحی، عمیق شود.

باز بودن باب توبه در عوالم پس از مرگ

آیاتی در قرآن وجود دارد که نشان می‌دهد راه توبه در عوالم بعد از مرگ باز بلکه مطلوب حق است، و مجرمان و بی‌ایمانان دیر یا زود توبه خواهند کرد و مورد عفو خداوند قرار می‌گیرند؛ در ادامه به بررسی برخی از این آیات می‌پردازیم.

از جمله آیاتی که بر این دعوا دلالت دارد آیات (۶۵ تا ۶۷ قصص) است: «وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ، فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ، فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ» و (یادکن) روزی را که (خدا) آنان را ندا می‌دهد و می‌گوید: «به فرستادگان (من) چه پاسخی دادید؟! و در آن روز، خبرها بر آنان مخفی می‌ماند، و آنان از یکدیگر پرسش نمی‌کنند. و اما کسی که توبه کند، و ایمان آورد و [کار] شایسته انجام دهد، پس امید است که از رستگاران باشد.

مطابق مفاد این آیات روز قیامت خداوند مشرکان را مورد مؤاخذه قرار داده و از آنان می‌پرسد شما چه پاسخی به دعوت پیامبران دادید؟! اما آنان پاسخ قابل قبولی برای این

پرسش ندارند؛ لذا آنها به خاطر رفتار ناشایست دنیائی‌شان در قبال پیامبران، محکوم به زندان بی‌خبری یا به اصطلاح، محکوم به زندان انفرادی می‌شوند، به گونه‌ای که از تمام اخبار فضای آخرت محروم می‌شوند، و در یک فضای بی‌خبری مطلق بسر خواهند برد «فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ» و آنها نمی‌توانند از یکدیگر راجع به اتفاقات آنجا پرسشی کنند «فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ»؛ و در ادامه این آیات چنین آمده است «فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ»، اما کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند، امید می‌رود که از رستگاران باشد.

حوادثی که در این سه آیه متوالی آمده است همه این گونه‌اند که حادثه بعدی مرتبط با حادثه قبلی و متفرع بر آن است؛ لذا هر حادثه بعدی با «فاء» (که دلالت بر ترتیب و وقوع حادثه‌ای بعد از حادثه‌ای دارد) به حادثه قبلی عطف و با آن مرتبط معرفی شده است؛ لذا این سه آیه یک مجموعه مرتبط باهم‌اند؛ در ابتداء به مشرکان فراخوان داده می‌شود، و خداوند مشرکان را صدا می‌زند، (بِنَادِيهِمْ) سپس بعد از جمع شدن، از آنان بازخواست می‌شود و در باره عملکردشان نسبت به انبیاء از آنان سؤال می‌شود، این بازخواست، بعد از فراخوان، و متفرع بر آن است؛ لذا جمله بعدی با «فاء» که دلالت بر ترتیب دارد، به حادثه قبلی عطف شده است «فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ»؛ نتیجه متفرع بر این بازخواست، محکومیت آنان است به زندان انفرادی و بی‌خبری؛ لذا جمله بعدی با «فاء» که دلالت بر ترتیب دارد، به حادثه قبلی عطف شده است «فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ»؛ و نتیجه متفرع بر این زندان انفرادی و بی‌خبری این می‌شود که نتوانند از هم‌دیگر سؤال و پرسش کنند؛ لذا جمله بعدی با «فاء» که دلالت بر ترتیب دارد، به حادثه قبلی عطف شده است «فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ»؛ انقطاع از بقیه افراد و عدم امکان پرسش از دیگران شرایط ناگواری را برای آنان فراهم می‌کند و منجر می‌شود به این که برای رهائی از آن ناگواریها برخی آنان به توبه و ایمان و عمل صالح روی بیاورند؛ پس این توبه و ایمان هم در این مرحله نتیجه و متفرع بر حادثه قبلی است لذا جمله بعدی با «فاء» به حادثه قبلی عطف شده است «فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا...» و نتیجه متفرع بر این توبه و ایمان و عمل صالح متناسب با آن موقعیت، این است که شرایط رستگاری آنان فراهم شود «فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ»؛

بنابراین آمدن «فاء» بر سر هر جمله بعدی، نشان می‌دهد که جمله «فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا...» نیز در ادامه همان حوادث مترتب قبلی است، و روشن می‌کند که افراد «مَنْ تَابَ...» از همان کسانی هستند که قبلاً به زندان انفرادی محکوم شده‌اند؛ و اگر این جمله مربوط به دنیا باشد آوردن «فاء» بلاوجه می‌شود؛ زیرا در این صورت چنین حادثه‌ای مترتب بر حوادث قبل نخواهد بود که نیاز به «فاء» داشته باشد؛ پس ظاهر این است که این توبه و ایمان و کار شایسته، در آن زندان انفرادی و در روز قیامت اتفاق می‌افتد نه در دنیا؛ مخصوصاً که تعبیر مفلح به معنی کسی است که با شکافتن فضای تنگی، موجب رهایی از تنگنایی می‌شود؛ لذا فلح به معنی کشاورزی کردن است؛ چون کشاورز با کشاورزی موجب شکافتن زمین و رهایی دانه می‌شود «فَلَحَّ الْأَرْضَ لِلزَّرْعَةِ يَفْلَحُهَا فَلِحاً إِذَا شَقَّهَا لِلحَرثِ»؛ بنابراین بکار رفتن کلمه «الْمُفْلِحِينَ» برای کسانی که توبه کرده‌اند، نیز نشان دهنده این است که توبه کنندگان در این آیه کسانی هستند که در همان زندان انفرادی و بی‌خبری گرفتار آمده‌اند، و با توبه این فضای تنگ زندان را می‌شکنند و سپس از آن خارج شده و نجات می‌یابند؛ پس این آیات نشان می‌دهند که توبه در قیامت پذیرفتنی و موجب فلاح و نجات گناهکاران می‌شود.

و نیز از آیات دیگری که ادعای باز بودن باب توبه در آخرت را تأیید می‌کند آیات ۱۴۵ و ۱۴۶ نساء است: «إِنَّ الْمُتَابِعِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً، إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَصَلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيماً» براسی منافقان در فروترین طبقات آتش (دوزخ) قرار دارند و هیچ یآوری برایشان نخواهی یافت، مگر کسانی که توبه کرده و اصلاح نمایند و به خدا تمسک، و دینشان را برای خدا خالص گردانند پس آنان با مؤمنانند و خدا در آینده مؤمنان را، پاداش بزرگی خواهد داد.

خداوند در این دو آیه سرنوشت مؤمن و منافق را در عالم آخرت مشخص کرده که مؤمنان دارای پاداش شایسته و بزرگی خواهند بود و منافقان در پایین‌ترین درجات آتش بسر خواهند برد؛ اما شکی نیست که مؤمنانی که در تعبیر «مَعَ الْمُؤْمِنِينَ» مطرح شده‌اند، و پاداش بزرگ دارند، کسانی هستند که در دنیا مؤمن می‌شوند و با ایمان از دار دنیا می‌روند،

خواه سابقه نفاق یا کفر داشته باشند یا نداشته باشند؛ بنابراین منافقانی که طبق آیه اول محکوم به بودن در پایین ترین درجات آتش اند، کسانی هستند که نفاقشان تا مرگ ادامه دارد و منافقانه از دار دنیا می روند؛ زیرا اگر پیش از مرگ واقعا ایمان بیاورند، جزو دسته مؤمنان خواهند بود؛ پس منافقان مطرح در اینجا منافقانی هستند که با نفاق از دنیا می روند؛ بنابراین توبه ای که در آیه دوم برای منافقان مطرح شده است توبه ای است که مربوط به عوالم پس از مرگ است؛ و نتیجه این می شود که منافقانی که در بعد از مرگ توبه می کنند آنها نیز به مؤمنان ملحق خواهند شد «فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ» و مثل مؤمنان از پاداش بزرگی برخوردارند؛ پس طبق این تفسیر، آیات فوق دلالت دارند که توبه بعد از مرگ، مقبول، مفید و مطلوب است.

فراگیری توبه و مغفرت بعد از مرگ

همچنین در قرآن آیاتی هست که دلالت می کند که بعد از بازگشت همه بی ایمانان، غفران و آمرزش الهی نیز نصیب همه آن بی ایمانان تازه مؤمن گشته، خواهد شد، و خداوند همه گناهان آنها را می آمرزد، و هیچ گناهکاری نیست که گنااهش آمرزیده نشود، بلکه علاوه بر بخشش گناهان شان همه آنان مورد رحمت و لطف خداوند نیز قرار می گیرند، در ادامه به طرح این آیات می پردازیم.

از جمله آیاتی که بر این دعوا دلالت دارد آیه ۵۳ زمر است: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ بگو: «ای بندگان من - که بر علیه خویش زیاده روی کرده اید- از رحمت خدا نومید مشوید؛ زیرا که براستی خدا همه گناهان را می آمرزد؛ چون او است که آمرزنده مهربان است.

توضیح این که مخاطب «یا عِبَادِيَ الَّذِينَ...» در این آیه همه بندگان غیر مؤمنی هستند که با گناهان فراوان در اقدام علیه خود زیاده روی کرده اند، و در جایی که چنین بندگان نباید از رحمت خدا مأیوس باشند؛ پس به طریق اولی سایر بندگان خدا که در گناهکاری این گونه افراط نکرده اند نیز نباید از رحمت خدا مأیوس باشند؛ بنابراین همه انسانهای مؤمن و غیر مؤمن و از جمله مشرکان مشمول آمرزش و رحمتی که در این آیه مطرح شده

هستند، و نباید از رحمت خدا مأیوس باشند.

خداوند در این آیه ابتدا یأس از رحمتش را برای همه ممنوع کرده است «یا عِبَادِیَ ... لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ»؛ و بلافاصله علت این ممنوعیت عام یأس را این معرفی می‌کند که خداوند بلا استثناء همه گناهان را می‌آمرزد؛ پس هیچ گناهی نیست که بخشیده نشود، «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً» و جایی برای یأس باقی نمی‌ماند؛ و بلافاصله علت این آمرزیدگی و بخشودگی همه گناهان را این موضوع قرار می‌دهد که خداوند است که آمرزندهٔ مهربان است «إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ بنابراین مستند نهائی این ادعاهای عام این است که خداوند «الْعَفُورُ» و «الرَّحِيمُ» است؛ پس منشأ این واقعیت‌های عام و فراگیر، این دو اسم عام از اسمای حسناى الهی است.

توضیح بیشتر این که کلی طبیعی «غفران»، (یعنی حقیقت «غفران» که به هیچ قید خاصی مقید نباشد)، متحقق و موجود است؛ زیرا اگر اصل حقیقت کلی یک شیء موجود نباشد هیچ فردی از آن حقیقت موجود نخواهد بود؛ چون انتفاء حقیقت کلی هر شیء، ملازم با انتفاء همهٔ افراد آن است؛ بنابراین حقیقت مطلق «غفران» (که به هیچ قید خاصی مقید نیست)، متحقق و موجود است؛ و گرنه هیچ آمرزشی محقق نخواهد بود که چنین لازمه‌ای قطعا باطل است، از سویی این وصف یعنی حقیقت مطلق «غفران» موصوفی لازم دارد، که همان خداوند است؛ چون اوست که منشأ هر کمالی در اشیاء است؛ بنابراین اوست که برای نخستین بار متصف به هر کمالی است تا منشأ اتصاف مصادیق دیگر به این کمال باشد؛ پس خداوند است که همواره وصف مطلق هر کمالی را (که مقدم بر سایر افراد آن کمال است) دارا است؛ و بنابراین اوست که با اتصافش به حقیقت مطلق «غفران»، غفور مطلق است؛ (ولذا در این آیه و در آیات فراوان دیگری، خداوند با عنوان «الغفور» توصیف شده است، یعنی «ال» در این وصف اشاره به موصوفی دارد که به جنس مغفرت متصف است و به لحاظ آن اتصاف، موصوفش غفور مطلق است)؛ از سوئی «غفور مطلق» در صورتی متحقق و موجود است، که گناه هر گناهکاری آمرزیده شود؛ زیرا اگر گناهکاری وجود داشته باشد که «غفور مطلق» گنااهش را اصلاً نیامرزد، در این صورت مغفور غفران الهی، مقید به خصوصیتی است، به گونه‌ای که این «مغفور» شامل آن فرد

ناآمرزیده نباشد؛ ولی تقید «مغفور» با تقید «غفران» ملازم است؛ بنابراین اگر گناه گناهکاری اصلاً آمرزیده نشود لازم می‌آید که خداوند «غفور مطلق» نباشد و این خلاف فرض مطلق بودن غفران الهی است که قبلاً اثبات شد، و نیز خلاف دلالت صریح آیه است که با کلمه «جَمِيعاً» تأکید می‌کند که همه گناهان آمرزیده می‌شود؛ پس به سبب این که خداوند «غفور مطلق» است و به خاطر این که آیه با کلمه «جَمِيعاً» دلالت صریح دارد که همه گناهان آمرزیده می‌شود، باید ملتزم شد که گناه هر گناهکاری دیر یا زود بالأخره آمرزیده خواهد شد؛ پس مطابق مطالب فوق حتی مشرکان پس از تحمل عذاب درخور گناهشان، باید مورد مغفرت الهی واقع شوند.

اما از سویی در آیات دیگری به روشنی بیان شده است که مشرک و کافر و منافق، مورد مغفرت الهی واقع نمی‌شود «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» (۴۸ نساء)، و «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» (۳۴ محمد)، «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» (۶ منافقون)، آیا بین مفاد آیه مورد بحث با مفاد این آیات که به صراحت دلالت دارند که مشرک و کافر و منافق آمرزیده نمی‌شود تعارضی هست؟

پاسخ اجمالی این است که از آیه (۱۴ فتح) «يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا رَحِيمًا» فهمیده می‌شود که مطلق غفران شامل دو قسم است یکی غفرانی که بدون عذاب است، و دیگر غفرانی که همراه با عذاب شخص گناهکار است؛ زیرا خداوند در این آیه بعد از این که می‌گوید: برخی را می‌آمرزد «يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ»، و برخی را عذاب می‌کند «يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ»، در پایان آیه با آوردن این جمله که «وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا رَحِيمًا» روشن می‌کند که هر دو نحو کار از افضائات غفران و رحمت الهی است؛ یعنی چه کار خدا با گناهکار، بدون عذاب باشد، و چه کار او با عذاب همراه باشد، هر دو کار تحت شمول غفران و رحمت الهی انجام می‌گردد؛ و هر دو عمل، کار غفرانی است و خداوند در هر دو مورد، غفران و رحمتش را در مورد انسانها اعمال می‌کند، نه این که در مورد یکی غفران باشد و در مورد دیگری اصلاً هیچ نحوه غفرانی نباشد؛ بلکه چون غفران خداوند مراتبی دارد و غفران با عذاب، نسبت به غفران بدون عذاب، نازلتر و ضعیف‌تر است و از

وضوح کمتری برخوردار است؛ ازین رو غفران با عذاب، در اتصالات عرفی عدم غفران شمرده می‌شود؛ نظیر این که سایه نسبت به نور آفتاب، عدم نور شمرده می‌شود گرچه سایه نیز خود به گونه ضعیفی نور است؛ و نورانیت در آن به کلی منتفی نیست؛ پس در آیاتی مثل «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» (۴۸ نساء) که غفران نفی شده است مراد غفران بدون عذاب است، نه مطلق غفران؛ یعنی خداوند نسبت به مشرکان و کافران و منافقانی که بدون توبه از دنیا می‌روند هرگز غفران بدون عذاب ندارد، و آنجائی که می‌گوید «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً» مراد مطلق غفران است که شامل غفران بدون عذاب و غفران با عذاب هر دو هست، و همه انسانها مشمول چنین غفران عامی هستند، برخی بدون عذاب و برخی با عذاب؛ پس بین جمله «مشرک، آمرزیده نمی‌شود» و جمله «همه انسانها، آمرزیده می‌شوند» تناقضی و تعارضی نیست؛ چون محمولی که در گزاره اول سلب می‌شود، غفران خاص است؛ یعنی غفران بدون عذاب، و محمولی که در گزاره دوم اثبات می‌شود، غفران عام است یعنی مطلق غفران چه با عذاب چه بی عذاب؛ روشن است با اختلاف محمول، در افراد مشترک و به اصطلاح منطق دانان در ماده مشترک تناقضی و تعارضی نیست.

مشمول رحمت شدن اهل دوزخ بعد از توبه

نکته دیگر این که در قرآن آیاتی هست که نشان می‌دهد که بی‌ایمانان بعد از توبه از کفرشان، از عذاب رهایی یافته و به بهشت وارد و از نعمت‌های بهشتی بهره‌مند خواهند شد. از آیاتی که می‌تواند بر این ادعا دلالت داشته باشد آیات ۳۸ تا ۴۹ صافات است:

«إِنَّكُمْ لَذَانِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ، وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ، أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ، فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ، فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ، عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ، يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ، بِيُضَاءٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ، لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ، وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ، كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ»؛ برآستی شما عذاب پردرد را خواهید چشید. و جز آنچه می‌کردید جزا نمی‌یابید. مگر بندگان رهایی یافته، آنان روزی معین خواهند داشت، همان [انواع] میوه‌ها، و آنان مورد احترام خواهند بود. در باغهای پر نعمت. بر سریرها در برابر همدیگر [می‌نشینند]. با جامی از باده ناب که به گردش چرخیده می‌شوند [باده‌ای] سخت سپید که نوشندگان را لذتی [خاص] می‌دهد نه در آن فساد عقل است و نه

ایشان از آن به مستی می‌افتند. و نزدشان [دلبرانی] فروهسته‌نگاه و فراخ‌دیده باشند. (از شدت سفیدی) چنانکه گویی آنان تخم مرغ‌های (زیر پر) پنهان مانده‌اند (فولادوند، ۱۳۷۶، ص ۴۴۷).

خداوند در این آیات بعد از این که حوادثی که در قیامت در مورد بی‌ایمانان اتفاق می‌افتد را توضیح می‌دهد، خطاب به مشرکان چنین می‌گوید: شما مشرکان عذاب دردناکی را می‌چشید، ولی کیفری به شما داده نمی‌شود، مگر همان کاری که انجام می‌دادید، سپس خداوند با عبارت «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» از جمع چنین مشرکانی یک عده را استثناء می‌کند که طبق مفاد آیات بعد، آنها در قیامت مورد عنایت خداوند قرار گرفته و به نعم بهشتی متنعم خواهند شد «أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ، فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ...»؛ در این که به لحاظ ادبی، استثناء «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» منقطع است یا متصل، عموم مفسران آن را استثناء منقطع دانسته‌اند (سبزواری نجفی، ۱۴۱۹ ص ۴۵۳؛ بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۵ ص ۹؛ مکارم، ۱۴۲۱، ج ۱۴ ص ۳۱۲؛ طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۷ ص ۱۳۵)؛ زیرا در موضعی از قرآن و از جمله در (۸۲ ص) «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» روشن می‌گردد که عباد الله المخلصین دارای مقامات والائی هستند به گونه‌ای که طبق (۸۲ ص) حتی گرفتار اغوای ابلیس هم نخواهند شد؛ بنابراین «عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» در آیه مورد بحث هم قطعا گروهی از مشرکانی که گرفتار عذاب خواهند شد نیستند؛ و بالتبع این استثناء استثناء منقطع است، این نظر عموم مفسران است.

ولی به نظر نگارنده این استثناء، متصل است و باید گفت این «عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» گروهی از همان مشرکانی هستند که آیات قبل در مورد آنان سخن می‌گوید ولی اینها با توبه‌ای که در جهنم می‌کنند از ناپاکی گناه خالص می‌گردند و لذا از مجموع آن مشرکان استثناء و از جمع آنان خارج می‌شوند، دلیل ادعای ما این است که :

اولا نوع بهشت و نعمت‌هایی که خداوند برای آنان می‌شمارد مادون شأن مُخْلِصِيَنِي است که در آیه (۸۲ ص) مطرح است؛ زیرا آن مخلصین در سطح انبیاء و اولیاء هستند که از مقام عصمت برخوردارند و اغواء شیطان در آنها راه ندارد، مثل حضرت یوسف که خداوند در مورد او می‌گوید «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ» (۲۴ یوسف)؛ روشن است چنین

مُخْلِصِيْنَ بهشت‌شان خود ذات حق است و هیچ لذتی جز معاشقه با خود حق مناسب مقام آنها نیست؛ بلکه چنین اموری موجب ناخرسندی و ناراحتی آنها است؛ ازین رو است که آنها از هر گونه شادی و لذتی جز یاد خداوند و انس با خدا استغفار می‌کنند چنانکه در دعاهای خمسہ عشر از امام سجاد (ع) روایت شده است: «أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغِيرِ ذِكْرِكَ، وَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ انْسَاكِ، وَ مِنْ كُلِّ سُرُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ»؛ حال آن که تعبیر «لَهُمْ» در جمله «أَوَّلِيكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ، فَوَاكِهُ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ...» دلالت بر اختصاص دارد و حاکی از آن است که مخلصین در آیات مورد بحث، شأن و مقامشان همین است؛ پس چنین مُخْلِصِيْنَ نمی‌تواند همان مخلصینی باشد که در امثال آیه (۸۲ ص) مطرح است.

و ثانیاً در ادامه آیات مورد بحث، خداوند گفتگویی را از این «عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» نقل می‌کند، بدین صورت که یکی از آنها به دیگران می‌گوید که من در دنیا قرینی و هم‌نشینی داشتم که او نسبت به آخرت در من القای کفر می‌کرد «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ، يَقُولُ أَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ، إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً أَ إِنَّا لَمَدِينُونَ»، معلوم است «قرین» در اینجا یا اشاره به شیطان است چنانکه در آیه (۳۶ زخرف) آمده است که «وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» یا هم‌نشین انسانی است، ولی در هر صورت مُخْلِصِيْنَ که در آیه (۸۲ ص) مطرح است چنین نیستند که در دنیا با شیطان و یا انسان ملحد هم‌نشینی داشته باشند؛ بلکه مُخْلِصِينَ با ملحدان ارتباط دارند، ولی این ارتباط از قبیل هم‌نشینی نیست؛ زیرا در هم‌نشینی یک نوع هماهنگی فکری و تناسب شخصیتی لازم است، و معلوم است مُخْلِصِيْنَ مثل انبیاء و اولیاء با ملحدان چنین هماهنگی فکری و تناسب شخصیتی ندارند.

ثالثاً در ادامه گفته شده، این قائل از سایر بهشتیان سؤالاتی میکند مثلاً می‌پرسد آیا کسی از آن قرین من اطلاعی دارد؟ «قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ» روشن است اگر چنین شخصی از امثال اولیاء و انبیاء باشد گرفتار این بی‌اطلاعی‌ها نیست که از دیگران راجع به آن قرینش

یا راجع به حوادث دیگر آنجا سؤال کند؛ همین بی‌اطلاعی او روشن می‌کند که او مقام بالائی در آن بهشت ندارد؛ و نباید چنین مخلصینی را از قبیل اولیاء و انبیاء قرار دارد.

رابعا در ادامه این آیات آمده که او بعد از این پرسش بر جایگاه آن قرینش در جهنم مطلع می‌شود «فَطَلَعَ فَرَأَهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ»؛ وقتی قائل مذکور، قرین ملحدش را در وسط جهنم می‌بیند به او می‌گوید «تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينَ» یعنی به خدا قسم، نزدیک است که تو من را هلاک کنی؛ روشن است اگر این شخص از مُخْلِصِينَ از قبیل انبیاء و اولیاء باشد، درست نیست که ملحدی در جهنم بتواند ولی یا پیامبری را به هلاکت بیاورد.

خامسا در ادامه این آیات آمده که قائل مذکور از دیگران می‌پرسد آیا ما بعد از مرگ اول (یعنی مرگ از دنیا) دوباره گرفتار مرگ و عذاب نمی‌شویم؟ «أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ، إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ» و این خود نشان می‌دهد این شخص مخلص، سابقه عذاب بعد از مرگ دارد، و نگران است که مبادا دوباره گرفتار مرگ و عذابی شود که بعد از مرگ اول به آن مبتلا شده است، و با این سؤال می‌خواهد مطمئن شود که دوباره مرگی و عذابی برای او اتفاق نمی‌افتد؛ روشن است شخصی که از مُخْلِصِينَ از قبیل انبیاء و اولیاء باشد، نه سابقه عذاب بعد از مرگ دارد و نه چنین نگرانی برای او قابل تصور است.

اشکال: ممکن گفته شود که جمله «تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينَ» نشان می‌دهد که قائل مذکور گرفتار جهنم نشده است؛ زیرا «كِدْتَ» از افعال مقاربه است که دلالت بر قریب الوقوع بودن کاری می‌کند نه وقوع آن؛ بنابراین نمی‌توان ادعا کرد که قائل مذکور سابقه عذاب و سابقه سقوط در جهنم را دارد.

پاسخ این است که قائل مذکور این جمله را بعد از رهایی از جهنم و مواجه شدن با هم‌نشینش می‌گوید؛ و چون هم‌نشینش در دنیا سعی در کفر او می‌کرد، لذا قائل مذکور به لحاظ رفتار هم‌نشینش در دنیا به او خطاب می‌کند که نزدیک است تو مرا در قیامت نیز فریب داده و به جهنم بیاوردی و اگر نعمت پروردگار من نباشد من نیز بعد از رهایی، از حاضر شوندگان در جهنم خواهم شد.

بنابراین روشن شد که مُخْلِصِينَ در آیات مورد بحث، همان مشرکانی هستند که با

توبه‌ای که در جهنم می‌کنند از ناپاکی گناه خالص شده و از آسیبه‌های گناه خلاصی داده می‌شوند، و طبق مفاد آیات بعد، وارد بهشت خواهند شد و از نعم الهی در بهشت متناسب با خود بهره‌مند می‌گردند.

پس روشن گردید، حتی مشرکانی که اگر در دنیا به آنها گفته می‌شد که معبودی جز الله نیست چنین سخن حقی را متکبرانه بر نمی‌تاییدند «إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ» (۳۵ صافات)، در قیامت پس از ورود به جهنم، دیر یا زود توبه می‌کنند، و از عفونت و چرکی گناه خلاصی داده می‌شوند و به بهشت وارد خواهند شد؛ پس طبق این آیات «مشرک مخلص از گناه، عذابش قطع می‌گردد»؛ گرچه «مشرک از آن جهت که مشرک است، گرفتار عذاب ابدی است، و منقطع العذاب نیست» و این دو گزاره هر دو درستند، و بین‌شان تعارضی نیست.

و از اینجا روشن شد سایر کافران که کفرشان در حد و پایه شرک نیست، نیز به طریق اولی با توبه در جهنم، از عذاب رهائی یافته و بهشتی می‌شوند؛ و بنابراین همه انسانها بلا استثناء دیر یا زود بهشتی خواهند شد؛ گرچه ممکن است به مقتضای «لَابِئِينَ فِيهَا أَحْقَابًا» قرن‌ها طول بکشد تا شرایط توبه حقیقی برای آنها فراهم گردد؛ در عین حال همواره درست است که «مشرک، معذب است ابدًا».

نتیجه گیری

نتیجه تحقیق این که گرچه بی‌ایمانان با حفظ بی‌ایمانی واقعا محکوم به ابدیت و جاودانگی عذاب هستند؛ ولی چون همه انسانهای بی‌ایمان یا ضعیف‌الایمان در عوالم بعد از مرگ به تدریج توبه می‌کنند و مؤمن می‌گردند و این توبه در نهایت مقبول خداوند قرار می‌گیرند؛ پس همه گرفتاران در عذاب الهی در عوالم بعد از مرگ به تدریج بعد از عذاب درخور بی‌ایمانی‌شان نجات یافته و نهایتا بر سر سفره نعم الهی در بهشت بهره‌مند خواهند گشت؛ گرچه ممکن است طبق مفاد «لَا بَئِثَ فِيهَا أَحْقَابًا» این اتفاق بعد از قرن‌ها گرفتاری در عذاب رخ دهد.

فهرست منابع

۱. محمد داوود قیصری رومی، (۱۳۷۵) شرح فصوص الحکم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، بی‌جا.
۲. صدر المتألهین، (۱۹۸۱ م)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، دار احیاء التراث، بیروت.
۳. صدر المتألهین، (۱۳۶۶) تفسیر القرآن الکریم، انتشارات بیدار، قم
۴. راغب؛ (۱۴۱۲) المفردات فی غریب القرآن.
۵. سبزواری نجفی محمد بن حبیب الله، (۱۴۱۹ ق) ارشاد الازدهان الی تفسیر القرآن، دار التعارف للمطبوعات، بیروت.
۶. بیضاوی عبدالله بن عمر، (۱۴۱۸ ق) أنوار التنزیل و أسرار التأویل، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۷. ناصر مکارم شیرازی، (۱۴۲۱ ق) الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، مدرسه امام علی بن ابی طالب، قم.
۸. الطباطبایی، سید محمد حسین؛ (۱۴۱۷ ق) المیزان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین، قم،
۹. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، (۱۴۰۳ ق) بحار الأنوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۰. فولادوند، (۱۳۷۶) ترجمه قرآن، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، تهران.